

خیلواکی



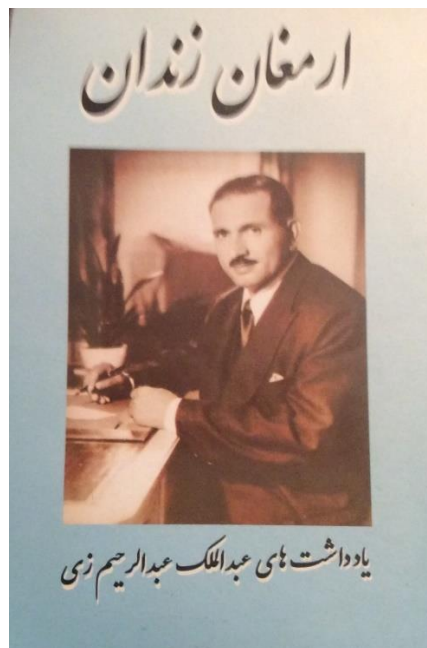
استقلال

[www.esteqlaal.net](http://www.esteqlaal.net)

دوشنبه ۳۰ جنوری، ۲۰۲۳

به اهتمام بهاول ملک عبدالرحیم زی

## از یادداشت های عبدالملک عبدالرحیم زی



افتخار داریم که جهت افشای حوادث و وقایع مبرهن تاریخ و روشنی اذهان هموطنان که نسل های موجوده و آینده باشند، خاطرات مرحوم عبدالملک عبدالرحیم زی وزیر مالیة مبتکر، فعال، سختکوش و خدمتگار حقیقی ملت افغانستان را که علی الرغم نوآوری های عام المنفعه در ساحات صنایع، مالیات، بودجه، زراعت، بانک داری و اقتصاد، با افتراپی که هرگز به اثبات نرسید، مدت ۲۲ سال را بی سرنوشت در زندان های مخوف و سیاه چال های تاریک بدون محکمه عدلی سپری نمود، به مطالعه خوانندگان و هموطنان معزز می گزاریم.

از محترم آقای بهاول ملک مقیم جرمنی که با ارسال کتاب آموزنده و مستند «ارمغان زندان» اثر مرحوم عبدالملک عبدالرحیم زی پدر بزرگوار شان، لطف بزرگی جهت پیشکش معلومات جامع و غیر قابل انکار دهه های متوالی قرن ۲۰ میلادی افغانستان عزیز نموده اند، نهایت سپاس گزار هستیم. روح و روان آن خدمتگار افغانستان عزیز شاد و یادشان همیشه گرمی باد.

## قسمت اول

### علت اختلاف من با سردار محمد داودخان و سایر افراد خاندان شاهی

طوریکه در مقالات متعدد به جراید در دوره محمد ظاهر شاه نشر کردم، با دعوی قانونی که به پارلمان کشور تقدیم نمودم و این دعوی در انجمن تقنین و عدلی ولسی جرگه قبول و روی آن به محکومیت حکومت فیصله نامه صادر شد. روی آنچه به رد فرمان معزولیت خود نوشته ام و مضامین دیگری که در این مورد نگاشته ام. کشور ما نه آنکه بی موجب در ۲۴ سال ( ۴ سال دوره محمد نادر شاه و ۲۰ سال دور محمد ظاهر شاه) از نگاه اقتصادی و اجتماعی انکشاف نکرد، بلکه نسبت به کسر حاد بودجوی و فقر تخصیصات آن، در همان کارهای عادی هم عقب افتاده، روز به روز ساحة عملیات آن خرد و کوتاه می گردید.

آری کشور ما که هر گونه منابع و همه امکانات را داشت و باشندگان آن باید از مرفه ترین مردم این حوزه می بودند! زیرا افغانستان عزیز با ۶۳ میلیون هکتار مساحت وسیعی که جهت رهایش پانزده میلیون نفوس قلیل خود دارد و منجمله ۲۲ فیصد آن برای زراعت و بهره برداری مساعد است. در صورت دایر گردانیدن و به کار انداختن این ۲۲ فیصد آن که معادل چهارده میلیون هکتار زمین مستعد به کشتمندی میشود برای بیش از سی و پنج میلیون مردم کشور محض در ساحة زراعت کار و نان وافر می دهد.

از معادن سرشار آن که در هر حصه این کشور کوهستانی مرکوز است نیز بایست با اهمیت خاصی یاد کرد. زیرا در این کشور از یاقوت جکدنگ، زمرد پنجشیر، لعل و لاجورد بدخشان، اماتیسست و سنگ رخام قندهار و گرشک، تا ذخایر غنی مس و کروم لوگر، طلا قلات و کوکچه گرفته، تا میلیاردها تن ذخایر آهن حاوی ۶۶ فیصد جبل السراج و حاجی گگ و همچنان دپوزیت های سنگ چونه آن حوزه، ذغال سنگ دره صوف (از نوع انتراسیت)، کرکر، پل خمری، هرات، و کذا ذخایر وافر گاز

طبیعی و سایر مشتقات پترولیم ( شبرغان، قندر، کتواز، و هرات) و از این قبیل منابع طبیعی بیشمار دیگر که خود ثروت‌های لایزالی گفته می‌شود، در افغانستان موجود است.

باز آن آب‌های زلالی که از کوه‌های شامخ و پر برف این کشور در هر دره ژرف و وادی‌های زرخیز کن سرازیر می‌شود، نه آن که ملیونها مگاوات برق ارزان قیمت آبی می‌دهد، بلکه جهت دایر گردانیدن و آبیاری بیش از چهارده ملیون (هکتار) زمین‌های دایر و بایر آن نیز بهترین منبع می‌باشد.

همان طوریکه این خاندان (اولاد سرداریحیی خان) نخست پلان‌های انکشافی رویکار دور امانی را در چاه‌های عمیق افکار تیره و شوم خود گور کردند، سال‌های جنگ دوم جهانی را نیز که برای فروش پشم، پنبه، میوه، تخم‌های روغنی (کنجد، زغر، شرشم، تربک، پنبه دانه) و پوست‌های متنوع حیوانات، بهترین فرصت و دور طلایی برای کشور ما گفته می‌شد به جای آن که به نفع کشور و ترقیه مردم رنجبر ما به کار ببرند، خود سوء استفاده کردند. همه آن اسعار سرشار و ثروت‌های لایعد و لایحصی را از طریق قاچاق به حساب‌های شخصی خانواده و رفقای سوء استفاده جوییشان در بانک‌های سوئیس و امریکا انتقال دادند!؟

باور کنید که در این دور مقابل هر افغانی متاع‌ایکه به مارکیت‌های بین‌المللی صادر می‌شد، از هفت تا ده دالر امریکایی به دست می‌آمد. ایشان نه آنکه این ثروت‌های بیشمار ملی را در انکشاف‌های اجتماعی، عرفانی و اقتصادی کشور به کار نبردند، لاف‌های مالیات بر عایدات آنرا هم جهت تمویل آن بودجه بی‌توازن دیفست داری که خود در طول حکم‌فرمائی خود عمداً برقرار ساخته بودند، نمی‌پرداختند.

ظلم دیگر ایشان آن بود، کارهائیکه بانیست از طریق تخصیصات بودجه به وسیله عمده کار مستخدم دولتی صورت می‌گرفت. بر مردم رنجبر و مستمند به زور و جبر از طریق بیگاری‌های پیهم و طاقت فرسا بسر می‌رسانیدند. همین چیزها سبب شد تا عده‌قلیلی صاحبان ثروت‌های افسانوی گردیده و طبقه متوسط از بین برود. فقرا و بیچارگان بیچاره تر و فقیرتر شوند. بدین معنی آنائیکه در پیش از آن به حساب "بخور و نمیر" لاف‌های پارچه‌نان جوین و جواری "ذرت" در گوشه و کنار کشور به دست نمی‌آوردند. بعدها به وضعی در آمدند که در داخل کشور آنرا هم یافت نتوانسته، مجبور شدند تا برای بدست آوردن لقمه نانی به کشورهای همسایه رجوع کنند و با انتهای ذلت و محرومی تأمین معیشت نمایند. گویا مردم این کشور باستانی از طریق چنین یک دولت استثمارگر و

جبار به دست و طور دانسته "عالمأ و عامداً" سوی بیکاری و بی روزگاری، فقر و بیچارگی و بالنتیجه فساد اخلاق جرم و جنایت سوق داده می شد.

دو فرصت طلایی دیگر که در وقت جنگ باید مورد استفاده کشور ما قرار میگرفت:

(۱) همه می دانند که بعد ختم جنگ، کشورهای فاتح به کشورهای مفتوحه اجازه تدویر صنایع سنگین و مهم را نمی دهند. این جریان در آوان ختم جنگ دوم جهانی نیز برقرار شد، کشورهای آلمان، ایتالیا، جاپان که جنگ را باختند و مورد اشغال اردوهای کشورهای فاتح واقع گردیدند. به ایشان (کشورهای مغلوب و تحت اشغال) دستور داده شد، تا در ظرف سه ماه فابریک ها و ماشین های خود را به فروش برسانند، ورنه در ختم این مدت همه بوسیله ماین های قطعات انجنیری تخریب خواهد گردید. بناً فابریکه ها و ماشین های این کشور ها به قیمت وزن آهن عادی معروض لیلان قرار گرفت. ما اگر یک حکومت واقعاً ملی می داشتیم، البته با آن دالرهای سرشاریکه از فروش امتعه صادراتی در وقت جنگ به دست آمده بود، برای خرید این فابریکه ها و ماشین ها استفاده های شایان به عمل آمده میتوانست. بدین معنی که صد هزار دالر در آن وقت چنان کاری را بسر می رسانید که امروز با صد ملیون دالر انجام شده نمی تواند. ولی افسوس که این دشمنان مردم از این فرصت هم استفاده نکردند و اندیشه انکشاف کشور و صنعتی ساختن آن را هرگز به سر نمی پروراندند!

(۲) به صد ها هزار خانواده آلمانی، جاپانی، و ایتالیایی از طریق یونو آرزوی مهاجرت به افغانستان را نمودند. ایشان به حیث یک تبعه افغان تابعیت این افغانستان را با شرایط خود این کشور می پذیرفتند. این وسیله بهتری برای رفع ضرورت تکنولوژی و ساینس کشور ما شده میتوانست. یک حکومت ملی و خیرخواه کشور و مردم بایست از جمله این مراجعین بهترین انجنیران، مهندسین، متخصصین شئون مختلفه، معلمین برجسته، تکنسین و کارگران ورزیده را بر می گزید و از طریق آنها همه آن فابریکات و ماشین آلات را به کار می انداخت. همچنان در شئون زراعت، ترانسپورت و مواصلات، بانکداری، تعلیم و تربیه (معارف) طبابت و دامداری و انکشاف دهات و راه سازی و غیره از ایشان به پیمانانهای وسیع استفاده به عمل می آوردند!

گویا روی آنچه که گفته شد، کشور ما بر علاوه منابع غنی و سرشار که در هر گوشه و کنار خود داشت، سه عنصر دیگری (سرمایه، معادن صنعتی ارزان و پرسونل های علمی و ورزیده) نیز جهت انکشاف آن در آوان جنگ میسر گردید. اما خاندان نادری و ظاهر شاهی با حواریان و شرکاء استفاده جوی خود نه آنکه از این ممکنات برای انکشاف کشور عقب مانده ما استفاده نکردند، بلکه

کشور را از وضع پیش از جنگ به شرایط بدتر معیشتی در آوردند و بر مردم مستمند ما از يك سو انواع ستم و ظلم صورت میگرفت و از سوی دیگر روز به روز خوار و بی روزگار و حتی آواره می گردیدند!

استثمار خاندان شاهی در دوران هفده ساله مطلق العنانی سردار محمد هاشم خان صدراعظم به همکاری شاغلی عبدالمجیدخان زابلی رئیس بانک ملی و وزیر اقتصاد و همچنان سردار محمد نعیم خان معاون صدراعظم و برادر زاده وی (صدراعظم مزبور) در هر ساحه و منبع اقتصادی کشور به حدی وسعت داشت که می توان گفت که ایشان همه فعالیت های اقتصادی کشور را به حالت تخنیق در آورده به احدی از سرمایه داران متوسط و تجاران سابقه دار و یا نو ظهور مجال فعالیت آزاد و رقابت را نمی داد. احیاناً اگر کسی یا شرکتی به رقابت با بانک ملی (که در آن وقت بر علاوه وظیفه بانکی، خلاف وظایف يك بانک حیثیت يك کارتل وارداتی و صادراتی کشور را در کلیه مواد و امتعه عمده تجاری حاصل کرده بود) بر می آید آنگاه سرمایه آن به حساب بانک ملی انتقال شده فعالیت شانرا ممنوع قرار می داد. بانک ملی بر عکس عنوان و اسم آن در حقیقت ملی نبوده، با اینکه اصلاً به سرمایه خزانة بیت المال تأسیس گردید. در عمل اسهام بانک مزبور به نام محمد هاشم خان صدراعظم و نعیم خان و داودخان برادر زاده هایش و سایر افراد خاندان شاهی و خود عبدالمجید خان زابلی و چند رفیق جانی او تخصیص داده شده بود. این بانک به طوری که گفته شد همه فعالیت های عمده تجاری و اقتصادی را برای خود انحصار داده، کافه ضروریات دوایر دولتی را از خارج، خود بانک وارد میکرد و نفع آن به جیب همان چند نفر فرو میرفت. ساحه تجارت عمومی، توريد مواد پتروولیم، کامیون ها (لاری ها و تریلر ها) و تیز رفتارها و پرزه های فالتوی آن و در بخش صادرات پشم گوسفندی، شتری، پت یا کرک (که به نام پشم کشمیری یاد میشود)، پنبه، پوست قره قل و غیره اقلام صادراتی را خود بانک ملی و شعبات آن در انحصار خود داشت.

### مالیات شخصی

بانک ملی به آن مفاد بی حد و بیشمار که از کارها و انحصارهای فوق میگرفت، قناعت نورزیده، برای تأمین منفعت بیشتر همان چند نفر محدود دست به کار دیگری زد. بنام اینکه ما می خواهیم در تولید شکر و توسعه صنعت نساجی سرمایه گذاری نمائیم، بنابر این جهت تأمین این سرمایه بر بعضی مواد وارداتی و صادراتی، بانیست محصولات از طریق بانک ملی (که اصلاً مؤسسه شخصی بود) وضع شود. چنانچه اینکار را هم نمودند. بدین معنی از فی سیر شکر و فی گیلن بنزین يك افغانی محصول استهلاکی گرفته شد و همچنان از فی جلد پوست قره قل روی فیصدی معین محصول

صادراتی ( بر علاوه محصول گمرک) تحصیل میکردند. این پول ها عوض آن که به خزانه دولت تحویل گردد، به حساب مخصوص بانک ملی جمع آوری می گردید. گویا ایشان از این طریق هم بر همان مستهلکین بیچاره کشور محصول استهلاکی مخصوصی را تحمیل نمودند و همه آن پول ها را باز به حساب و نفع شخصی خودها انتقال دادند.

فابریکات نساجی و قند نیز ملکیت شخصی بانک ملی بوده از این طریق می باید این مؤسسات نیز به نفع و جیب همان چند نفر تمرکز می یافت. اینکه از درآمد مالی اشیای تولیدی این فابریکات چه سوء استفاده ها به عمل آمده است، خود موضوعیست که تفصیل آن فصل مخصوصی را ایجاب می کند.

### شرکت پنبه و مقدرات آن

شرکت پنبه را نیز بانک ملی مربوط به خود قرار داده، نفع داخلی و عاید اسعار خارجی فروش آن را بانک مزبور از حقوق مسلم خود گفته، به جای آنکه اسعار فروش پنبه به بانک مرکزی (افغانستان بانک) که رئیس آن نیز همان عبدالمجید خان زابلی بود، انتقال داده شود، راساً از همان مارکیت های فروش به حساب شخصی آن عده محدود در بانک های آلمان، انگلستان و سوئیس انتقال می یافت و یا جهت خرید ماشین آلات مربوط به فابریکات نساجی و قند می پرداختند. طوریکه در پیش از این گفته شد این ماشین آلات و یا فابریکه ها نیز مال خود بانک ملی بود.

ظلم دیگر که زابلی و رفقای با نفوذ وی (والاحضرتان خاندان شاهی) در حق جامعه افغان می نمودند استثمار قسم کلی آن اسعاری بود که بعد از ختم جنگ در آوان حکومت سردار شاه محمود خان از فروش پشم، پوست قره قل و غیره امتعه (به جز پنبه) به بانک مرکزی (افغانستان بانک) بر می گشت. زابلی که در این وقت چندین پست مهم مربوط به اقتصاد کشور را به عهده داشت (معاون اقتصادی صدراعظم، وزیر اقتصاد ملی، ریاست بانک مرکزی و ریاست بانک ملی)، به بانک مرکزی دستور داده بود قسمت عمده اسعار خارجی را که از شقوق فوق به کشور بر میگردد، به نرخ رسمی که خود شانزده افغانی به فی دالر امریکائی تعیین نموده بود، به بانک ملی سپرده شود. تا بانک مزبور از آن برای پرداخت قیمت ماشین و آلات نساجی و قند و غیره کار بگیرد. در این کار بانک ملی به دستور رئیس خود که در عین زمان زمامدار کافه امور اقتصادی و مالی و بانکی کشور بود، به درجه غلو کرد که به جز مخارج ضروری دوایر دولتی باقی به دیگر هیچ کار اجازه اخذ و خرج اسعار خارجی را نمی داد. ولو که برای معالجه آن امراض خطر باری بود که در کشور مداوای آن غیر ممکن گفته می شد؟! چنانچه علت پرخاش و گفت و گوی میان زابلی و سردار شاه محمود خان

صدراعظم رد فرمانی بود که جهت مخرج معالجه شاعلی رحیم رفیق به نام بانک مرکزی صادر نموده بود. محتوی این فرمان بیش از یکهزار و دو صد دالر امریکایی نمی شد. ولی زابلی به اتکاء سردار محمد داودخان که درین وقت وزیر دفاع ملی و وزیر داخله و هم معاون اول صدراعظم بود و همچنان با پشتوانه شریک بزرگ خود سردار محمد هاشم خان، همه دالرها را خود تصاحب کرده، بدون ترس و وا همه آن را در بازار آزاد به قیمت بیش از دو نیم چند نرخ که از دولت میگرفت به فروش می رساند. فی المثل دالر را از بانک مرکزی به ۱۶ افغانی می خرید و خود در بازار سیاه به قیمت از ۴۲ تا ۴۵ افغانی به فروش می رسانید. گویا در هر دالر بیش از ۲۶ افغانی فایده می گرفت. در حقیقت این سوء استفاده بزرگی بود، بدین طریق آن چه بانک ملی در راه صنعت نساجی و قند سرمایه گذاری کرده، همه روی حق عامه و از ثروت بیت المال کشور است. زیرا خود ایشان از جیب و سرمایه شخصی خود حبه را هم برای ورود ماشین و آلات و همچنان ساختمان عمارت، فابریکه ها آن خرچ نکرده اند.

باری بدین طرز از آن نفعی که با فروش ملیون ها دلار در بازار سیاه به دست می آورد و هم مخرج اسعاری فابریک ها را می پرداخت و هم کرایه حمل و نقل، مونتاز و تدویر آن از همین مبالغ تأمین میگردد. به گفته خواجه شمس الدین محمد حافظ رح:

**“دزدانی بود چراغ به کف”**

شاید سؤال پیش شود در صورتیکه همه آن اسعار ای را که به نام تمویل صنایع تصاحب می کردند و در بازار سیاه می فروختند، پس قیمت اسعاری آن فابریکه ها و وسایل مزبور از کدام مدرک پرداخته می شد؟ جواب اینست که قیمت های مزبور از اسعار فروش پنبه پرداخته می شد و زابلی روی مفکوره استفاده شخصی خویش و رفقایش بر اسعار حاصله از پنبه کنترل را برقرار نکرده بود. بر اساس صلاحیت هائی که در دست داشت، خود کوزه، خود کوزه گر، خود گل کوزه، و باز خود خریدار همان کوزه بود.

آن چه گفته شد شمه و نموداریست از سوء استفاده هائی که در ساحة اقتصادی کشور تا پیش از من به عمل می آمد. آنهم به وسیله ایادی بس بزرگ! در چنین وقت بود که من زمام امور مالی و متعاقباً وزارت اقتصاد ملی کشور را به دست گرفتم. گویا در این عهده بس مشکل، کار مشکل تر دیگر نزد من آن بود که بانیست نخست دست استنمارگران و سوء استفاده جویان را قطع می کردم. درحالیکه در این کار خطربار، طرفم افراد بس بزرگ و قدرت مند کشور بودند که در رأس آن سردار محمد هاشم خان و عبدالمجید خان زابلی قرار داشتند.

سردار محمد هاشم خان مسن ترین و با نفوذترین فرد شورای سلطنت (که متشکل از سالمندان خاندان شاهی بود) و علاوه بر آن پرورنده و ولی نعم سردار محمد داود خان صدراعظم و سردار محمد نعیم خان معاون صدراعظم نیز بود، زیرا او فرزند نداشت و آنچه از این راه «استفاده سوء از قدرت» جمع کرده بود، برای همین دو برادرزاده عینی وی میراث ماند.

زابلی هم با قدرت پولی که از طریق استفاده سوء حاصل کرده بود، نه آنکه سلطان سرمایه داران کشور گفته می شد، به پشتوانه شریک مقتدرش سردار محمد هاشم خان «صدراعظم اسبق» هر چه می خواست بر دستگاه دولت دیکته می کرد. چنانچه وقتیکه سردار شاه محمودخان زابلی را از کابینه خود بیرون کرد، میخواست زابلی را روی خیانت های مشهورش از طریق قانونی بازداشت نموده و برای محاکمه او را به پارلمان بسپارد. اما درین وقت در داخل کابینه مانع بازداشت وی سردار محمد داود خان گردید. و از چنگ پارلمان او را شخص ظاهر شاه نجات داد.

خاصیت بد دیگر زابلی آن بود که عده ای از طبقه منور و صاحبان رسوخ را بوسیله اعطای خانه ها، و بخشش های نقدی پولی در دام تزویر خود در آورده و ازین طریق عقاید ایشان را از مخالفت به خود منحرف میکرد و یا در جمله دعاگویان خود شامل می ساخت. او میخواست مرا هم در چنین يك دام تزویری خود گرفتار سازد. چنانچه به وسیله محمد عمرخان معاون بانک ملی در همان روزهای اول انتخابم به وزارت مالیات به من چندین صد هزار افغانی پیش کرده و اظهار کرد ما حاضریم همه ساله چنین کمک برایت بنمائیم. اما چون از جانب من جواب منفی شنید، بعداً به وسیله يك وزیر دیگر کابینه که از همکاران قدیمی وی بود، عین تکلیف را مگر به پیمانۀ وسیع تری برایم کرد. من به جوابشان گفتم در گذشته هر چه کردید، بعد از این آن کارها تکرار شده نمی تواند. من در مقابل خدمات عامه و حقوق مردم همواره رفاه و آسایش شخصی خود را زیر پا کرده ام و در آینده هم به عین عقیده ام. بنابراین مرا کسی به پول خریده نمی تواند. وقتی که زابلی از سوی من مأیوس گردید، یکی از وزرای دیگر کابینه ما را به کمتر از آن چه به من پیش کرده بود، استخدام کرد. این وزیر که از رفقا و مشاورین قریب سردار محمد نعیم خان بود، همواره به کمک بانک ملی صدا بالا کرده در آن چه که من در ساحة مالی و اقتصادی علیه استثمارگری های آن بانک و زابلی به کار می بردم، وی به طرفداری بانک ملی و زابلی «روی دستور و توصیه مولی الیه» می پرداخت؟! باری در چنین حالات و شرایط من شروع به کار نمودم. گویا هم با صاحبان قدرت و هم با سلطان سرمایه دار کشور طرف واقع شده، بنابر این توکلت علی الله گفته روی خیر مردم مستمند و رنجبر در اینکار از هیچ خطر و تهدید هراس نکردم. در شروع کار خواستم به تسلط که بانک ملی در مدت



بیش از ۲۰ سال بر اقتصاد کشور داشت، خاتمه بدهم. از یکطرف دست استثمر و استفاده سوء را قطع کرده، بانک ملی و مؤسسات آنرا که تا آن دم همواره مقابل دولت قد علم میکرد، و به دولت لاقط مالیات همه آن سودهای زیادی خود را هم نمی داد، زیر تفتیش قرار دادم. از سوی دیگر شرکت پنبه را از آن بانک مجزا ساخته روی يك اساسنامه جامع و حاوی شرایط نافع برای مستحصلین پنبه و در عین حال ضامن انكشاف تولید بهتری جنس و صحت سورت و ستندرد این متاع مهم تجارتي ساختم. تفتیش ها و ملی شدن و تدویر درست شرکت نتیجه مطلوبی را بار آورد. ولو که به مخالفین با نفوذ و سرسخت من نیز افزود و به فعالیت های خفی و جلی، سیاسی و اداری آن عده استثمرگر و سوء استفاده جو افزود. در مورد استفاده های سوء که بانک ملی از نگاه اخذ اسعار خارجه می کرد، نیز غفلت نکرده به اینکار ظالمانه زوردرتر و ارسی کردم. بناء علیهذا بعد از آن هفتصد هزار دالر که چند روز پیش از تصدی من، بانک ملی اخذ نموده بود، دیگر این سلسله داد و گرفت را خاتمه دادم. بدین معنی که همان هفتصد هزار دالر را که هنوز بانک ملی در بازار سیاه نفروخته بود، به قیمت بازار سیاه آنروز که فی دلار به (۳۷) افغانی میشد به نام ریاست انحصار دولتی خریداری نمودم. هدفم از اینکار آن بود که از يك سو برای ثبوت این خیانت کاری ها و سوء استفاده های بانک سند رسمی و مشهودی به دست آورده باشم و از سوی دیگر می خواستم بوسیله این دالرها، کامیون (لاری و تریلر) و غیره وسایل ترانسپورتی را تهیه کرده زودتر وارد کشور نمایم. زیرا در پیش از آن برای این شق مهم اقتصادی (ترانسپورت و مواصلات) که برای حیات اقتصادی يك کشور حیثیت شریانات و ورید را دارد، هیچ تخصیص اسعاری تعیین نگردیده به گوشه فراموشی قرار داشت. متشبتین این کار بانیست با همان سرمایه ناچیزیکه در دست داشتند از بازار سیاه دالر می خریدند و آنرا به اداره انحصارات دولتی می پرداختند. بعد ماهها انتظار می کشیدند تا به وسیله آن دالر از امریکا لاری های مطلوبشان خریداری و وارد شده، بعداً به دسترس آنها قرار گیرد. این فارمولیته و مشکلات سبب میشد، تا روز به روز رغبت متشبتین این شق مهم کاهش یابد و بدینوسیله در کشور فعالیت های این بخش مهم (ترانسپورت) به وضع مخمصه و سقوط در آید. زیرا در سال پنج تا ده کامیون چهار نهایت شش تنه که روی فرمایش متشبتین مزبور وارد کشور می شد در برابر صد ها هزار تن نقل و انتقال مواد، همچنان هزارها نفر مسافرین کشور به مفهوم قطره در برابر بحر بود. بخصوص در کشوری که نه خط ریل و نه وسایل نقلیات آبی داشته باشد. از نگاه نقلیات هوایی هم تا آنوقت در این کشور باستانی خبری نبود. زیرا نه میدانهای هوایی مدرن داشت و نه طیاره ها و نه شرکت های هوانوردی!؟

کار ترانسپورت کشور در چنان يك عصر تحرك و سرعت بیشتر به همان قافله های اشتر صورت می پذیرفت. و همین چیز موجب می شد که در نقاط دوردست کشور مستحصلین از بهاء بسیار ارزان و در شهر کابل شهریان مستهلك از نرخ بی حد بلند مواد استهلاکی گرفتار مضيقه های گوناگون بودند. فی المثل نرخ خرید گندم در میمنه و فاریاب در آنوقت فی سیر کابلی (۷ کیلو گرام) به سه افغانی و فروش آن در شهر کابل به (۴۰) افغانی فی سیر بود. کشور پنهاور ما با وضع جغرافیایی - اقتصادی آن که در هر حوزه و هر منطقه آن مواد مختلف تولید می شود، ایجاب آنرا می نماید که وسایل ترانسپورتهای زیادی (کامیون های به توناژ مختلف) روی يك شبکه منظم شوسه ها و شاهراههای کانکریتی و یا قیر شده، با ترمیم خانه های متعدد که در هر نقطه کشور محتوی پرزه های فالتو تعبیه شده باشد. هکذا جهت رفع ضرورت مواد محترقه (پترولیم و مشتقات آن) سرویس منظم، پمپ های سرویس و تانک های ذخیره مواد مزبور تثبیت گردیده و به کار انداخته شود. در حالیکه در پیش از من این چیزها نه وجود داشت و نه دستگاه اقتصادی و مقامات ذیصلاح دولت در مخیله خود چنین چیزها را به خاطر می آورد.

در این کشور حد اقل شصت هزار کامیون مختلف باید به کار افتد در حالیکه دولت که خود انحصار وسایل ترانسپورتهای و مواد محترقه آنرا در دست داشت سالانه بیش از پنج، نهایت ده کامیون را (آنهم به پول و اسعار خود متشبین) وارد کشور نمی کرد. نقلیات دولتی که در آن وقت زیر اثر وزارت مالیه بود نیز حاوی چهل و پنج لاری قراضه بود. برای پترول که کاملاً از بیرون وارد میشد لااقل يك زیكویی (تانک های بزرگ ذخیره پترولیم) به ظرفیت صد هزار گیلنه را هم نداشت. ترمیم خانه یا محل فروش پرزه های فالتو را کسی نمی شناخت؟! شاهراه ها با پل ها و پلچک ها همه تخریب شده به وضع کوره راههای قرون وسطی در آمده بود؟!!

همان اسعاری را که زابلی و شرکاء پر قدرت و با نفوذ آن می بلعیدند برای بیشتر از این کار بانئست بسنده گفته می شد. بدین معنی که به وسیله يك قسمت آن وسایل و لوازم متذکره وارد میگردید و از فروش قسمت دیگر آن تخصصیات مخارج بومی تکمیل دستگاهها و تأسیسات مزبور به دست می آمد. زیرا این اسعار به ملیونها دالر بود. اگر به طور صحیح به کار انداخته می شد بسیار کارها را انجام داده می توانست به طور مثال وزرات فواید عامه با همه گز و بر و وسعت تشکیلات اداری آن بیش از پانزده ملیون بودجه سالانه نداشت. در حالیکه فرق و نفع قیمت همان هفتصد هزار دالر آخری که در فوق از آن تذکر رفت به حدود پانزده ملیون افغانی می شد و قس علها!.

من به بانک ملی دستور قاطع و صریح دادم، همه آن تسلطی را که تا اکنون بر دستگاه و امور اقتصادی کشور بدون حکم کدام قانون و فتوای علمی يك اقتصاد ملی در دست داشت، منبهد به کار برده نمی تواند. در مورد اسعاریکه بعد از این برای بخش صنعتی خود به کار دارد، جهت قرارداد های گذشته از طریق لیتراف کریدیت بانکی تأدیات کرده، خود راساً با اسعار خارجی تهیه کرده نمی تواند. مالیات تأدیه نشده را به زودی پرداخته، در آینده خود را مانند دیگر شرکت های تجاری تابع ترتیب دفاتر مالیات بر عایدات و کنترل هائی که وقتاً فوقتاً از طرف شعبات مربوط در اینمورد صورت میگیرد دانسته، از همه آن قدرت نمایی ها و دیکتاتورهایی که در پیش از این میکرد، دست بردارد؟!

در اینجا باید تذکر داد که هنوز چند روزی از این طریق عملیات و کار روائی های من نگذشته بود که سردار محمد هاشم خان صدراعظم اسبق مرا به خانه خود فراخواند. بعد تعارف زیاد به من گفت: فرزندم! احتیاط کن همه از دست ات شکایت دارند، این قدر سخت نگیر که همه از این کابینه جدیدالتأسیس شما به فغان آید. آری! من به جواب شان گفتم که فغان همگانی طبقات مختلف مردم رنجبر ما از قبل بالا بود. علت همه این شکایات خلق خدا فقط سوء استفاده و استثمار همین عده معدودی بوده که اکنون نزد شما زبان به بدگویی من گشوده اند. من در همان روز اول به سردار محمد داودخان گفته بودم که مرا به چنین يك وظیفه خطیر و خطرناک مگمار! زیرا آن عده قلیلی که سالها همه منابع این کشور را استثمار کرده اند، آینده هم از آن کارهای ظالمانه و ناپسندیده خود دست بردار نمی شوند؟! پسمانی وضع اجتماعی، اقتصادی و عرفانی کشور که اکنون در ساحه اقتصادی به وضع بحران رسیده است، ایجاب می کند در این مورد جداً اقدامات صورت پذیرد. شما خود ملاحظه می کنید، فعلاً که کشور ما در هر ساحه پایان تر از شرایط قرون وسطی می باشد. وضع توازن مالی به جایی رسیده که خزاین در حساب جاری بانک ها، چک ها، مصارف عادی را هم اجرا کرده نمی تواند، زیرا در حسابات مزبور اصلاً پول ندارد. در ساحه اقتصادی کشور از سال ها به کساد و سقوط مواجه بوده، انکشافات را مانده به همان کارهای بس ابتدایی هم قدمی برداشته نمی تواند. راهها و شوسه های جدید ساخته نشده، راههای سابقه به وضع کوره راههای قرون وسطی در آمده، وسائط ترانسپورتی به عشر عشر ضرورت حقیقی کشور وارد نمی شود. بنابر این کشور پهناور ما صرفنظر از اینکه خط آهن، وسائط ترانسپورتی دریایی و وسایل دیگر نقلیه هوایی و میدان های هوایی وجود ندارد، لااقل لاری ها و دیگر وسایل موتوری را هم برای امور ترانسپورتی خود نداریم. همچنان ترمیم خانه ها، و ذخایر مواد محرکه آن (پترولیم و مشتقات)

در این مملکت وجود ندارد. از نگاه عرفانی درین سالیان مطول بعد انقلاب سقائی کشور نتوانست لااقل به حد و معیار ۲۴ سال قبل (دور امانی) هم قدم بردارد. بلکه بر عکس روز به روز گراف نزولی را پیمود. تعداد مکاتب شکل ارقام جذری را حاصل می کند. وضع صحیه و شفاخانه ها هم به حالت رقتبار در آمده، طب و قایوی را مانده نسبت به فقدان کلینیک ها و شفاخانه ها و غیره وسائل طبی، لااقل در معالجه امراض مهلك هم روی ضرورت اقدامی به عمل آمده نمی تواند. وضع دفاعی کشور که همه ساله از نگاه استهلاك تخصیصات قسمت عمده بودجه عادی در این راه مصرف می شود و هم بیش از یکصد و پنجاه هزار جوان هر ساله از کسب و کارشان به دور مانده در قطعات اردو و ژاندارمری (پولیس) زیر حراست بیرق و به خدمت اردو قرار داده می شوند، همچنان جهت تربیت افسران و خورد ضابطان چندین باب مکاتب، پوهنتون و کورسهای متعدد با خرچ مبالغ زیادی در کار میباشند. اما در عمل برای تربیه و تمرین های عصری صفوف مختلفه اردو به قدر ضرورت يك تولى همه سلاح و مهمات نداریم. در قواء هوایی ما طیاره های شکاری حاوی سرعت (۱۰۰ تا ۱۲۰) میل در ساعت موجود است، هلیکوپتر، طیاره بمباران و طیاره های ترانسپورت، طیاره های کشف و ترمیم خانه و میدانهای هوایی قطعاً وجود ندارد. در حالیکه طیاره ها، جت در اردوهای دیگر اکنون دیوار سوتی را در هم شکستانده، به سرعت خارق العاده روز به روز پرواز مینمایند. وسائط جنگی ضد هوایی، تانک ها و راکت های متنوع، رادارهای مختلف و سایر وسائل ارتباطی و اکتشافی الکترونیکی و غیره وسایل لوجیستیکی اردوها روی مورد جنگ های روز چه باید گفت؟! ما در سال ۱۸۸۵م صاحب يك فابریکه کامبایند اسلحه، مهمات و تجهیزات سازی مود آن روز شدیم. این فابریکه از تفنگ های پیاده تا توپ های ثقیل و مهمات آنرا با تجهیزات مختلف در خود کشور ما اعمال میکرد، و تا به ختم دور امانی این دستگاه بزرگ برای تولید ضرورت های جنگی آن روی ایجاب روز مجهز می شد و به قدرت کامل کار میکرد. اما امروز به وضعی قرار داریم که لااقل کارتوس و تفنگ شکاری را هم ساخته نمی توانیم و باید همه سلاح مختلف و مهمات و تجهیزات کارآمد خود را از خارج وارد کنیم!؟

به یاد خواهید داشت که در سنوات اخیر صدارت خود آرد و گندم از امریکا وارد میکردید. علت اصلی اینکار آن بود که اصلاً ما زمین دایر به قدر کفایت نفوس خود نداریم. زیرا نفوس ما که امروز (۱۳۳۲) بیش از سیزده ملیون می رسد، زمین ها دایر موجوده که بیشتر قسمت آن دیمه کاری (للمی) می باشد به حدود دوازده ملیون جریب (شش ملیون اکر) تخمین می شود، نسبت به فی نفر نفوس کشور کمتر از يك جریب (کمتر از نیم اکر) می رسد که این زمین و باز با وسایل و ابزار کشتمندی

موجوده که اصلاً از بقایای دور تیر و کمان می باشد به هیچ وجه برای تغذیه مردم بسنده گفته شده نمیتواند؟! حکومت های افغانستان نتوانست در ظرف شصت سال ایکه از تهاجمات و تخریبات چنگیزخان، هلاکوخان، و تیمور لنگ میگردد، لااقل همان اراضی پیش از هفتصد سال را «پس از تخریبات متذکره» باز دایر سازد. شما هم در طول ۲۴ ساله اخیر به آبادی زمین های بایر پرداختید. حتی آن بند هائی را که در وقت محمد نادرشاه به نقاط مختلف کشور (بند مچلغو در پکتیا، بندهای خروار و سرخ آب لوگر، بند قرغه در حومه شهر کابل) بنیاد کرده بود، نیز به سر نرسانیدید. از سال ها با همه سرمایه گذاری هائی که در آن به عمل آمده بود، به طور نیم کاره مانده است؟! باری زمین های موجوده نمی تواند که ضرورت تنها گندم، ذرت (جواری)، جو و باقلیات کشور را تأمین کند. و باز در حالیکه قسمت زیاد آن به زرع پنبه و چغندر به کار رود البته کمی غذایی کشور را حادثر می سازد؟! را

این استدلال و صراحت لهجه من بر این سردار و والاحضرت چنان اثر کرد که دگر چیزی گفته نتوانسته فقط همین قدر گفت: فرزندم موفق باشی؟! من از سیمای وی درك کردم که آن چه گفت روی عقیده نبوده، بلکه تظاهر محض بود؟! را

## **شناسائی و رفاقت عبدالمجید خان زابلی با سردار محمد هاشم خان**

ادامه دارد...